



«معین» به ایران برمی‌گردد؟

محمدمهدی اسماعیلی، وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی توضیحاتی درباره بازگشت هنرمندان ایرانی خارج از کشور و لغو اختتامیه «فستیوال موسیقی کوچه» در بوشهر ارائه کرد. ایسنا ضمن اعلام این خبر نوشت، او درباره لغو مراسم اختتامیه فستیوال موسیقی «کوچه» در بوشهر که واکنش‌های بسیاری را به دنبال داشت، گفت: «بنده هنگام لغو اختتامیه این فستیوال خارج از کشور بودم، اما دوستانم این موضوع را هم مانند هر تحول کوچک و بزرگ دیگری به من منتقل کردند.» او افزود، لغو اختتامیه این رویداد با جزئیات بررسی می‌شود و گزارش بررسی این موضوع شفاف به رسانه‌ها اعلام خواهد شد. اسماعیلی همچنین در پاسخ به پرسش دیگر درباره مباحث مربوط به بازگشت معین (نصرالله معین نجف‌آبادی) و برخی دیگر از چهره‌های هنری به کشور، اظهار کرد: «ما در مورد ایرانیان خارج از کشور هیچ ممنوع ورودی‌ای به کشور نداریم و همه ایرانیان می‌توانند بیابندو فعالیت کنند.»



آزمایش سرعت اینترنت ماهواره‌ای روی گوشی

ایلان ماسک، مالک شرکت اسپیس ایکس در پستی در صفحه شخصی خود اعلام کرد که اسپیس ایکس با سرویس اینترنت ماهواره‌ای در یک گوشی معمولی اندرویدی سامسونگ، به حداکثر سرعت داتلود ۱۷ مگابیت برثانیه دست پیدا کرده است. او همچنین تصویری از این آزمایش را منتشر کرد. هفته گذشته، صفحه رسمی اسپیس ایکس در پستی گفت، برای اولین بار از یک گوشی عادی در شبکه اجتماعی ایکس پست منتشر کرده است. در ادامه ایلان ماسک در واکنش به پست اسپیس ایکس گفته بود که این آزمایش روی یک گوشی معمولی از طریق ارتباط مستقیم با ماهواره اسپیس ایکس انجام شده و هیچ تجهیزات ویژه‌ای بین آن‌ها وجود نداشته است. مالک اسپیس ایکس همچنین توضیح داد که این سرعت ۱۷ مگابیتی درواقع حداکثر سرعت به‌ازای هر پرتو است و چون پرتوها بسیار بزرگ هستند، استفاده از این سرویس تنها در صورتی معقولانه خواهد بود که دسترسی به اینترنت معمولی ممکن نباشد.



ادای احترام لوکارنو به پائولو تاویانی

دست‌اندرکاران جشنواره بین‌المللی فیلم لوکارنو، از برگزاری برنامه ویژه برای ادای احترام به پائولو تاویانی - فیلمساز ایتالیایی - خبر دادند. ایسنا ضمن اعلام این خبر نوشت، پائولو تاویانی، فیلمساز برجسته ایتالیایی که به‌تازگی در ۹۲ سالگی درگذشته است، به همراه برداش ویترویو که در سال ۲۰۱۸ در ۸۸ سالگی درگذشت، فیلم‌های برجسته متعددی ساخته‌اند؛ درام روستایی «پدرسالار» برنده نخل طلای کن در سال ۱۹۷۷ و «اسرار باید بمیرد» برنده خرس طلایی برلین در سال ۲۰۱۲ از جمله آثارشان است. اولین موفقیت بردارن «تاویانی» در سال ۱۹۷۷ میلادی رقم خورد که موفق به کسب جایزه نخل طلای بهترین فیلم جشنواره کن بافیلم «پدرسالار» شدند. این فیلم درباره چوپانی در ساردیناست که تاراش می‌کند با آموزش خود، از دست پدر دیکتاتورش فرار کند. هفتادوهمین جشنواره بین‌المللی فیلم لوکارنو، از تاریخ ۱۷ تا ۲۴ آگوست ۲۰۲۴ (۱۷ تا ۲۷ مردادماه) در کشور سوئیس برگزار می‌شود

گفت‌وگو با معین فرخی مترجم رمان «مزاح بی‌پایان» نوشته دیوید فاستر والاس

✚در مقدمه کتاب «مزاح بی‌پایان» از این گفته‌اید که از نیمه دوم سال ۱۳۹۸ و بعد هم با ظهور کرونا، روزبه‌روز بیشتر به این کتاب و دنیایش چنگ زدید. می‌خواهم به‌عنوان سوال نخست بدانم، اساساً چه شد که تصمیم به ترجمه این کتاب ۱۵۱۴ صفحه‌ای گرفتید. کتابی که دیو‌اگرز در پیش‌گفتاری که بر آن نوشته، می‌گوید: «حرکتش به اعماق حافظه و احضار بی‌امان زمان و مکانی خاص» در آن، «در جست‌وجوی زمان از دست‌رفته» مارسل پروست را به ذهن می‌آورد. می‌دانیم که شما پیش از این کتاب، «مصاحبه‌های کوتاه با مردان کره» دیوید فاستر والاس را هم به فارسی ترجمه کرده بودید، چه شد که سراغ «مزاح بی‌پایان» رفتید؟

انگیزه‌ی اصلی من برای ترجمه این است: انتقال لذتی که از یک کتاب پرده‌ام به دیگران. کتاب خاصیتی دارد که هم با خود خواندن و هم متعاقباً با حرف‌زدن درباره‌اش، همان انرژی و وسواس فکری‌ای آرام می‌گیرد که موضوع خود کتاب هم هست. من هم سال ۹۴ که خواندمش، بعدش می‌خواستم درباره‌اش با آدم‌ها حرف بزنم. «مزاح بی‌پایان»، بعد تازه‌ای به نگاهم به دنیا داده بود و دلم می‌خواست لذتش را با دیگران شریک شوم. اما آن موقع فکر نمی‌کردم یک‌روز بنشینم پای ترجمه‌اش. شروع ترجمه برمی‌گردد به اواخر سال ۹۶. آن موقع «این هم مثالی دیگر» (جستارهای والاس) و «مصاحبه‌های

کوتاه با مردان کره» را ترجمه کرده بودم. بعد از ترجمه‌ی چند اثر از یک نویسنده، آدم کم‌کم حس می‌کند با دنیای نویسنده آخت شده، انگار صدای یکی را مدت‌ها توی ذهنت بشنوی. فکر کردم وقت خوبی است برای این که تا صدا توی ذهنم هست و ازش فاصله نگرفته‌ام، بروم سراغ «مزاح بی‌پایان». یکی، دو سال اول اتود می‌زدم و تحقیق می‌کردم. مقالات و کتاب‌های مرتبط را می‌خواندم، یادگستنی بود به‌اسم Concavity Show که بیشتر از ۵۰ قسمت درباره‌ی والاس دارد و هر قسمت تخصصی یک جنبه از کارهایش را مفصل بررسی می‌کند. بین این‌ها پرسه می‌زدم تا بفهمم حدوداً قرار است چه کار کنم. هم‌زمان هم کم‌کم ترجمه را پیش می‌بردم و از آدم‌های مختلف _به‌خصوص مترجمانی که ترجمه‌های‌شان برایم الهام‌بخش بوده و کسانی که نسخه‌ی اصلی را خوانده بودند_نظر می‌خواستم. خلاصه یکی، دوسالی قلق‌گیری بوده و نظرخواهی که ببینم می‌توانم این پروژه را به سرانجام برسانم یا نه. از آخر‌ماه ۹۸ دیگر تمام‌وقت نشستم پای ترجمه تا به نسخه‌ی اول برسم. یعنی در یک لحظه تصمیم نگرفتم. آرزویش را از اولین والاسی که ترجمه کردم داشتم، بقیه‌ی این مدت به این گذشت که خودم را با اثر و بخش‌های مختلفش روبه‌رو کنم و ببینم راه‌حلی برای فارسی‌کردنش دارم یا نه. چون کتابی نیست که با یک راه‌حل بتوان کلش را پیش برد، هر تکه‌اش را باید جدا بهش فکر کرد.

✚در همان مقدمه از نقش «انجمن مترجمان دیوید فاستر



نویسنده‌ای که دنیا را از نو بنا کرد

در یادبود دیوید فاستر والاس

مایلک پیچ ویراستار «مزاح بی‌پایان» ترجمه‌ی بهار سرلک در انتشارات لیتل، براون اند کمپانی کار می‌کنم؛ فرصتی شگرف برای همکاری با دیوید فاستر والاس در انتشار کتاب‌های مزاح بی‌پایان، کار مثلاً مفرحی که دیگر هرگز سرراش نمی‌روم، مصاحبه‌های کوتاه با مردان کره، یاد نئون به خیر و به لایستر نگاه کن. در همین ابتدای خواهم بگویم کار کردن با دیوید شور و هیجانی داشت که وقتی به این حرفه وارد شدم، تصورش را هم نمی‌کردم. به اعتقاد من رمان مزاح بی‌پایان از بزرگ‌ترین آثار ادبی آمریکا به‌شمار می‌رود، اثر حیرت‌آور بلندپروازانه و باصالتی که زندگی امروزی را افراط در خوشی و لذت توصیف می‌کند، چنان افراطی که رابطه با دیگران را به طریزی مهلک دشوار می‌کند. از زمانی که این رمان را خوانده‌ام، سخت می‌توانم به زندگی این دوره و زمانه دیدگاه دیگری داشته باشم. امروز هدفم این است که به نحوی توضیح دهم چقدر و چرا عاشق دیوید بودم و چقدر باعث افتخارم است که با او آشنا شدم. اول، برای نوشته‌هایش است. من باید با دیوید آشنا می‌شدم چون طرفدارش بودم. حتی اگر هیچ وقت با او آشنا نمی‌شدم برای از دست دادن نویسنده‌ای عزادار می‌شدم که کوران اطلاعات جهان‌مان را با تمام صداها، اشکال و طیف‌هایش در خود می‌کشید و در قالب رمان، داستان و جستارهای شگرف بسیار خنده‌دار، آشکارا تلخ و کندوکاوگرانه‌ی فلسفی تحویل

می‌داد. او محتویات مجسمه‌مان، یعنی گفت‌وگوی درونی پریچ و تابی که پیوسته ادامه‌اش می‌دهیم را چنان جزوه به جزو ترسیم می‌کرد که هیچ نویسنده‌ی دیگری تا به حال دست به چنین کاری نزده است. همان موقع که در نوشته‌اش ریزترین ذره‌های ضمیر خود آگاه را تسخیر می‌کرد، می‌توانست طرح کلی دورنمای جهان را ببیند و به تصویر دریاورد. کتاب‌هایش به‌مثابه سرزمین‌هایی وسیع‌اند که تا وقتی خواننده‌ای وجود داشته باشد، مدام در ذهن‌شان کشف می‌شوند. ولی من دیوید را خوب می‌شناختم؛ شناختی که هم خاص بود، هم شاید عجیب و غریب و شفیقتی که به او در بیش از ۱۵ سال همکاری نزدیک با او روی کتاب‌هایش و در کمک کردن به او برای رساندن کتاب‌ها به دست خوانندگان ریشه دارد. در دفتر آدرس رولودکسم آدرس‌هایی از او هست که از توسان، آریانا، سامرویل، آرلینگتون، برایتون، سیراکیوز و بلومینگتون می‌گردد و بعد به مدخل کلر مونت در پوشه‌ی دفتر تلفنم در کامپیوترم می‌رسد. دیوید اصلاً پیش را در نیویورک نمی‌گذاشت. یکبار در باب جنجالی در نیویورک، درباره‌ی این که چه کسی باید نامزد جایزه‌ای می‌شد و چه کسی نباید نامزد می‌شد، برایم نوشت: «برای همینه که از زندگی توی مزه‌ی ذرت خوشحالم.»

مکاتبات‌مان از طریق نامه بود و همین‌طور از طریق مکاتبه‌ای که فکر می‌کردم تخصص دیو باشد؛ پیام تلفنی‌ای که ساعت‌ها بعد از رفتن همه‌ی کارکنان روی

پیامگیر دفتر می‌گذاشت. ایمیل‌هایش انگشت‌شمارند. با آکراه برای خودش آدرس ایمیل درست کرد و در میان همه‌ی قالب‌های نوشتاری حاشیه‌ی کم، خطوط کم‌فاصله و اندازه‌ی ۱۰ فونت تایمز رومن را ترجیح می‌داد. هیچ وقت ندیدم صبح‌ها قبل از اینکه قهوه‌اش را بخورد چه حال و احوالی دارد، هیچ وقت کنارش ننشستم تا با همدیگر ویدئو، مسابقه‌ی فوتبال یا تنیس ببینیم، ولی در دیدارهای گاه به گاه‌مان و در صدها نامه و تماس تلفنی و پیام‌های دیروقتی که برای همدیگر می‌فرستادیم، می‌دیدم وقتی در حال نوشتن چیزی است، وقتی بازنویسی‌اش می‌کرد، وقتی در ذهن رمان یا داستان یا جستارش را مویه‌مو می‌پروراند، چه حال و احوالی دارد.

نامه‌هایش خارق‌العاده بودند و تک‌تک‌شان را با حرص و ولع می‌خواندم، می‌دانستم در دل آن‌ها لذت انتظارم را می‌کشد. در اکثر مواقع نامه‌ها درباره‌ی ویرایش کتاب‌هایش بودند. نامه‌ها اسنادی‌اند از دقت و احتیاط فرانسایی‌ای که دیوید در مورد نوشته‌هایش داشت، اما هم‌زمان اسنادی‌اند که نشان می‌دهند او از کارش چه حطی می‌برد و چه افتخاری به آن می‌کرد.

رابطه‌ی عاشقانه‌ی دیوید با زبان انگلیسی یکی از برجسته‌ترین داستان‌های عاشقانه‌ی دوران ماست؛ هم عشق دانشگاهی «تمام ریزه کاری‌ها را بیاموز» بود، هم عشق تند و شورانگیز «گریزها و ریشه‌دواندن‌ها». ایده‌ی دیوید از نوشتن مطلبی بی‌نظیر برای مجله به زمانی مربوط می‌شود که از او خواسته شد، واژه‌نامه‌ای جدید را معرفی کند. اومی نویسد، یکی از مفتخرترین برهه‌ها در زندگی‌اش وقتی بود که فهمید: «من باید عضو هیئت استفاده از فرهنگ واژگان زبان انگلیسی آمریکایی باشم... وقتی این را به‌مانم گفتم، او از آن طرف خط چنان جیغی زد که گوشم سوت کشید.» دیوید شیفته‌ی مواجهه با کلمه‌های جدید بود. در نامه‌ای درباره‌ی «آخرین ذره‌لحج‌های خود آگاهی بلوغ که در جزو مد ساعتی از بین می‌روند» می‌نویسد، در پراتر اضافه کرده بود: «تازه کلمه‌ی ساعت‌شناسی (horology) را